

چالش کاغذی



فرید مرادی

-

■ نزدیک به چهار دهه است که در حوزه کتاب کار می‌کنم، کتابفروشی، بازاریابی، مدیریت فروش، نظارت بر چاپ، نمونه‌خوانی، ویراستاری، تدریس نشر، نشر کتاب و مدیریت پخش را در کارنامه خود دارم. سال‌هاست در تاریخ چاپ و نشر کتاب در ایران در کار پژوهش‌م. همه عمر با کتاب به سر برده‌ام، با عشق کتاب زیسته‌ام، فراز و فرودهای نشر و ناشر را به چشم دیده و در بسیاری موارد با گوشت و پوست و استخوان، بحران و مشکلات این حرفه را حس کرده‌ام. استرس و اضطراب ناشر بودن، عدم امکان انتشار نشر کتابی که مدت‌ها با خون جگر آن را پرداخته، همانند کودکی پروراننده و برای چاپ آماده کردهای، سوخت پول در چرخه معیوب فروش کتاب در تهران و دیگر شهرها، بحران‌های مالی و درگیر شدن با مشکلات آن، گرفتار وام و اقساط عقب‌افتاده شدن و به خطر افتادن محل کار و زندگی، دشمنی برخی که تاب زنده بودنت را حتی ندارند، کینه اهل قلمی که کتاب‌شان بهنگام به چاپ نرسیده یا نخواستهای که چاپ کنی، شماتت زن و فرزند که از نیازهای اولیه‌شان کم نهاده‌ای تا پولش را به زخم چاپ کنایی بزنی، با کافزفروش و صحاف و چاپچی و حروفنگار همواره در چالش بودن و گرفتار دیر و زود پرداخت‌های روزمره شدن، اما این همه با حالات نشر یک کتاب برابری نمی‌کند، پس همه این گرفتاری‌ها و درگیری‌ها را به جان می‌خوری. تن به جنگی نابرابر می‌سپاری و می‌جنگی، تن می‌فرسایی، قامت خم می‌کنی و گام‌هایت به زحمت تنت را می‌کشاند اما انگار مجبوری به ادامه دادن. ناگه اما چیزی پیش می‌آید که باورت را به هم می‌ریزد؛ سیلابی ناگهانی و هوکهن که دیگر تمه رمقت را هم می‌گیرد، دیگر تو را یارای پایداری در برابر آن نیست، زمین‌لرزه که نه تن‌لرزهای که زیر و بالایت می‌کند و نای از بن جانت می‌کشد. تن به قضا می‌سپاری، همانند جنگجویی خسته در میدان نبردی نابرابر سپر فرو می‌افکنی، زانو بر زمین می‌تهپی و دست‌ها را به علامت تسلیم بلند می‌کنی.

حالا زمانی است که پهلوانان نشر بر زانو نشستند. نای ادامه کار از تن کمرق‌شان رفته، کاغذ این رگ جان حیات نشر، با قیمتی سر بر آسمان کشیده همانند غولی سرکش در برابر نشر ایستاده، نرخش روزبه‌روز افزون می‌شود، گویی هر تلنگری در هر جا بر اقتصاد، لرزهای به تن نشر وارد می‌کند، بسیاری دل به آینده سپرده‌اند، دست از کار شسته و روزهای بهتر را انتظار می‌کشند. برخی عطای ادامه کار را به لقایش بخشیده عداوی هم لرزلرزان به ادامه راه می‌اندیشند. این یک‌سوی ماجراست، از آن سو بر خوانندگان کتاب چه می‌رود. جز بخش متوسط جامعه مگر برای کتاب مخاطبی هم می‌توان جست؛ کارمندان، دانشجویان، معلمان، استادان و طلبه‌ها که دستپايشان تا حدی است که گذران عمر کنند، هر روز با غول گرانی پنجه در پنجه شوند و دل از خواسته‌های ذهن خود بر کنند. تاکنون هم جز با کم نهانان از شکم خود وادبستان، چشم بر ضروریات زندگی بستن، نمی‌توانستند کتابی بخردن تا دمی اوقات‌شان را با آن خوش کنند، حالا که مهار قیمت‌ها از دست به ران رفته و هر کالایی رشدی غیرطبیعی دارد جیب‌ها خالی تر و دست این دلبستان فرهنگ و اندیشه بسته‌تر می‌شود و دسترسی به دلبستگی‌های ذهنی دشوارتر. در گذشته بودند کتاب‌بازانی که با خرید بخشی از شمارگان کتاب‌ها به ویژه جلدسخت‌ها اندک‌رنگی به رخسار نشر می‌آوردند. میدان فعالیت برای ناشران حوزه عمومی که به کنش‌آوران دیم می‌مانند و چشم به کرم آسمان دارند تا کی بارانی بیبارد و زمین تشنه را اسیراب کند؛ زیرا مشتریان این ناشران نه در صف انتظار کنکور ایستاده و نه نگران شب امتحان و پالس کردن واحدهای درسی‌اند. پس باید چشم امید به دستان هر دم خالی‌تر شده همان مشتریان همیشه داشت که گاه حسررت‌زده فقط کتاب را توفری کرده و می‌گیرند. گرانی کاغذ به همین‌ها بسنده نمی‌کند، چاپخانه‌داران، صحافان، حروف‌نگاران، توزیع‌گران کتاب، کتابفروشان، نمونه‌خوانان، ویراستاران، مترجمان، محققان و نویسندگان و هزاران و هزار افراد وابسته به این حرفه‌ها به هراس افتاده‌اند. استرس مثل خورهای در جان‌شان رخنه می‌اندازد، چشم‌انداز بیکار شدن و به لشکر بیکاران پیوستن، روان‌ها را آشفته و تنش را در فضای کار و زندگی این افراد افزون می‌کند. چقدر بد است که ناشرانی دست از کار بکشند، عداوی دامنه کار را جمع کنند و به تولید خرد بسنده کنند. بد است که از عناوین منتشره کاسته و بر بیکاران افزون شود. مردان نگر که کم زخم به تن ندارند، تن خسته و جان فرسوده را به کلام ساحل امن کشانند؟ آسیب فرهنگی شاید در کوتاه‌مدت، چندان محسوس نباشد و همین می‌تواند موجب نادیده‌گیری آن شود. دریغ است که این غفلت‌ها پیش آید. خسران و شکافی که از این جهت به فرهنگ این مرز و بوم وارد می‌آید، دیگر با هیچ طرح هدفمندی جبران‌پذیر نیست. پس رستاخیزی و جهادی جمعی از مسوولان فرهنگی و اجرایی لازم است که دامن همت بر کمر بسته و به هر روشی که می‌توانند، این مساله را کنترل کنند.



پژمان موسوی

Pejman.mousavi@gmail.com

حوزه نشر در ایران چندان حال و روز خوشی ندارد: در این اوضاع و احوال اما «تفاقی‌هایی» چند هم رخ داده است، اتفاقی‌هایی که یکی از مهم‌ترین شان بی‌شک چاپ سیزدهم کتاب «در فاصله دو نقطه»، زندگینامه خودنوشت ایران درودی است. کتابی که با بهره‌گیری از زبانی ساده توانسته است جای خود را به شایستگی در میان اهل کتاب باز کند. البته سیزده بار چاپ برای کتاب زندگی یکی از صاحب سبک‌ترین نقاشان معاصر ایران که آنتونیو رودریگز منتقد بزرگ نقاشی مکزیک او را «بی‌گمان یکی از چهار نقاش بزرگ دنیا» می‌داند، نباید چندان خبر عجیب و تامل‌برانگیزی باشد اما در این اوضاع ناپسامن نشر در ایران و سرانه پایین مطالعه در میان ایرانیان، این رویداد به واقع یک «تفاق» است، اتفاقی که می‌تواند و باید که به فال نیک گرفته شود. همین «تفاق» ما را بر آن داشت تا در گفت‌وگویی با نویسنده این اثر استاد ایران درودی، از چرایی اقبال مخاطبان به این اثر گرانسنگ بیرسیم و نیم نگاهی هم به چرایی اوضاع ناپسامن نشر در کشور بیندازیم. این گفت‌وگو را در ادامه می‌خوانید...

■ در روزگاری که تقریبا تمامی نویسندگان و ناشران، از وضعیت نامطلوب چاپ و نشر گله دارند و مطابق آمارها میانگین مطالعه هر ایرانی هشت دقیقه در شبانه روز در خوشبینانه‌ترین حالت آن است، کتاب در فاصله دو نقطه به چاپ سیزدهم می‌رسد؛ این عدد در روزگار ما عدد بسیار معناداری است. خودتان تحلیل‌تان از چرایی این رویداد چیست؟ می‌گویم رویداد چون بر این باورم که چاپ سیزدهم یک کتاب، یک «تفاق» در سپهر فرهنگی ماست. اتفاقی که خیلی هم تکرار نمی‌شود. نگاه خودتان به این رویداد چیست؟ فکر می‌کنید علت اصلی این نشرهای بی‌دری چه می‌تواند باشد؟

موفقیت این کتاب بالاترین خوشحالی‌ها را برایم به ارمغان آورده است. چراکه سبب شده من با هم‌وطنانم در هر سن و سالی از هر قشر و فرهنگی آشنا شوم و با اکثرشان دوستی پیداکنم. در طی این سال‌ها به واسطه نامه‌ها، ایمیل‌ها و دیدارهای ضروری که با خوانندگان کتاب داشته‌ام متوجه شده‌ام پخش کتاب در سراسر ایران بیشتر توسط خوانندگان انجام شده است. به این معنی که خوانندگان کتاب، آن را به دوستان‌شان توصیه یا هدیه کرده‌اند. جالب‌تر اینکه فروش کتاب هر بار پیش از انتشار چاپ بعدی، بازار سیاه پیدا کرده است. امروز از خودم می‌پرسم چه چیزی باعث جذابیت این کتاب شده است؟ پاسخی که در تنهایی‌ام به این پرسش دادم، دو عامل بوده است. نخست اینکه خواننده به ارزش‌های فرهنگی میهن‌اش از زبان یک هموطنش آشنا می‌شود. ارزش‌هایی که هویت ملی ما را ساخته است، چراکه این کتاب تنها روایت یک زندگی نیست، بلکه نگاه انسانی است به ارزش‌ها و مفهوم زندگی که یکی از این ارزش‌ها، همانا بازیافتن فرهنگ و تاریخ و هویت ملی‌اش است. دوم، اینکه در نگارش این کتاب تلاش کردم بد صداقت تمام، تمامی ضعف‌ها و توانایی‌هایم، با خودم و زندگی‌ام رویه‌ور شوم و هرگز از بازگو کردن ضعف‌ها و لثخ‌های زندگی‌ام نترسم. هم‌چنانکه هرگز سعی نکردم ورای ارزش‌های انسانی، با اعتبارات نامدین که شاید برای برخی جذاب باشد از خودم چهره مقبولی بسازم. هوشمندی خوانندگان، عیار خوبی برای محک زدن راستی‌ها و صداقت‌ها از دغل‌ها و ریاکاری‌هاست. من در نگارش این کتاب، برای این شعور و تشخیص، اعتبار و ارزش و احترام قایل شدم. باید اضافه کنم؛ زندگینامه من قصه به‌خصوص پیچیده‌ای ندارد. زندگی بسیار معمولی است. دختری به دنیا می‌آید. برای ادای تحصیلات به خارج می‌رود. ازدواج می‌کند. همسرش را از دست می‌دهد. به حرف‌های می‌پردازد و در آن موفق می‌شود. به همین سادگی. کل داستان همین است. ولی نوع عشق و نگاه نویسنده به زندگی است که همین سرنوشت بسیار معمولی را متفاوت می‌کند. ماها بازیافتن فرهنگ و تاریخ و هویت ملی‌اش است. تمام، اما در کنارش این کتاب تلاش کردم بد صداقت تمام، تمامی